

ستایش زادگاه در آثار امیر خسرو دهلوی*

نوشته: صباح الدین عبدالرحمن (آکادمی شبلی)

برگردان: محمد منصور عاصمی

نابغهٔ چیره‌دستی چون امیرخسرو موهبتی ارزشمند برای هندوستان بود. فضل الهی سخاوت فراوانی به او ارزانی داشت و در وی ترکیبی از شاعری بزرگ، نویسنده‌یی عظیم، صوفی‌یی والامقام، رجلی درباری، و موسیقیدانی سترگ ایجاد نمود. در صناعت شعر، سروده‌های وی به بیش از نیم میلیون بیت می‌رسند، که در آنها می‌توان سحر کلام سعدی (متوفی به سال ۶۹۰ ه.ق)، عظمت خارق‌العادهٔ سخن خاقانی گنجوی (متوفی به سال ۵۹۵)، دیدگاه ستودنی انوری از خاوران در خراسان (متوفی به سال ۵۸۲)، هنر چیره‌دستی ظهیرالدین فاریابی (متوفی به سال ۵۹۸)، زیورهای شعری کمال اصفهانی (متوفی به سال ۶۲۶ ه.ق)، و هنر نظامی گنجوی (متولد به سال ۵۳۵ ه.ق) را در ترسیم هنرمندانهٔ رویدادها باز یافت. از نظر چیرگی در نثر، می‌توان نثر شیوای وی را با نوشته‌های همهٔ همتایانش در این شیوهٔ نثرنویسی موزون (مسجع) همسنگ دانست. یکی از معاصرین او، تاریخ‌نگار نامدار، ضیاءالدین بارانی، سخن دربارهٔ وی را تمام کرده و نوشته است که او نویسنده‌یی همه فن حریف است و نه در میان پیشینیان و نه در نسل‌های آینده تا روز قیامت نمی‌توان همتای وی را یافت.^۱ دولتشاه سمرقندی در کتاب

* اصل این نوشته به زبان انگلیسی در مجلهٔ روابط فرهنگی ایران و هند، چاپ کلکته، سال پانزدهم، شمارهٔ ۳ (سپتامبر ۱۹۶۲) چاپ شده است.

۱. ضیاءالدین بارانی، تاریخ فیروزشاهی، انجمن آسیایی بنگال، کلکته، ص ۳۵۹.

خود، تذكرة الشعرا (تألیف در سال ۸۹۲ ه.ق) تحسینی درخشان از وی نموده و او را «خاتم الکلام» نامیده است (ص ۲۳۸). و دانشمند نامدار هندی، مولانا شبلی (متوفی به سال ۱۹۱۴ م/ ۱۲۹۳ ش) به درستی اظهار می‌دارد که حتی در ایران نیز در طی هزار سال دو یا سه شاعر هم‌تراز امیرخسرو زاده شده‌اند (شعرالعجم، ص ۱۳۲).

در مقام یک صوفی، جایگاه رشک برانگیز وی را می‌توان از سخن مرشدش، خواجه نظام‌الدین، دریافت که می‌گوید: «هنگامی که در روز رستاخیز خداوند از من بپرسد که از زمین چه آورده‌ام، خواهم گفت: آتش عشق الهی که در قلب تُرک الله (عاشق خداوند) یعنی امیرخسرو شعله‌ور است»^۲ و شدت این عشق را از سخن دیگر مرشد می‌توان دریافت که می‌گوید: «اگر اجازه می‌یافتم، دلم می‌خواست که امیرخسرو پس از مرگ در همان گوری دفن شود که جسم من خاک شده است»، و عشق بسیار خود به امیرخسرو را چنین ابراز داشته که گفته است بدون وی پای در بهشت نخواهد نهاد (سیر الاولیاء، ص ۲۰۳).

امیرخسرو، علیرغم پرهیزگاری و مشغولیت‌های روحی، در نقش یک رجل درباری، مورد علاقه همه پادشاهان، شاهزادگان و اشراف هم عصر خود بود و همه، وی را به خاطر مشرب دوست داشتند، نبوغ ذاتی، طبیعت بزرگ‌منشانه، نکته‌پردازی و شوخ طبعیش دوست می‌داشتند. او دوست نزدیک شاهزاده محمد سلطان فرزند نام‌آور سلطان بالبان، از دوستان و حامیان بزرگ شعر فارسی بود. کیقباد (۶۸۶ تا ۶۸۹ ه) که حاکمی هرزه بود نیز وی را دوست می‌داشت، و ندیم شاه دینداری همچون جلال‌الدین خلجی (۶۸۹ تا ۶۹۶ ه) و حتی ملازم مورد احترام حاکم زیرکی چون علاء‌الدین خلجی (۶۹۶ تا ۷۱۳ ه) بود. امیرخسرو، مورد احترام فراوان حاکم جوان و مغرور، قطب‌الدین خلجی (۷۱۳ تا ۷۲۰ ه) بود و از توجه بسیار غیاث‌الدین تغلق (۷۲۰ تا ۷۲۶ ه) نیز بهره‌مند بود. شاهزاده بغراخان و نجای آن روز ملک علاء‌الدین، کشلی خان، شمس‌الدین دبیر، امیر علی سرچندار، اختیارالدین، حسام‌الدین و غیره نیز وی را بسیار معزز می‌داشتند و امیرخسرو نیز سپاس خود را به مناسبت‌های گوناگون از آنان ابراز داشته است. اعتقاد بر این است که امیرخسرو در مقام یک موسیقیدان، جایگاهی والاتر از

۲. داراشکیب، سفینه‌الاولیا، ص ۱۶۰؛ همو، بزم مملوکیه، از نشریات آکادمی شبلی، ص ۱۶۰؛ تذکره

دولتشاه، ص ۲۳۹؛ تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۴۰۳.

موسیقیدان روزگار امپراتور اکبر، یعنی میان تانسین (Mian Tansin) کسب نمود، زیرا که موسیقیدان اخیر نتوانست مانند امیر خسرو به بالاترین عنوان نایاک (Nayak) دست یابد. امیر خسرو هنرمندی است که با ترکیب تنبور ایرانی و «وینا»ی هندی سیتار را اختراع کرد و گفته می‌شود که وی، حتی میردانگ قدیمی را اصلاح کرد و به طبله تبدیل نمود. مردان مذهبی اسلام موسیقی را حرام می‌دانستند، ولی آلات موسیقی ساخت امیر خسرو به زندگی فرهنگی دربار شاهی غنا بخشید و در عین حال به گردهم‌آبی‌های معنوی در خانقاه خواجه نظام‌الدین اولیا روحی تازه دمید.

عشق بی پایان به میهن

ولی برجسته‌ترین خصیصه وی، در عشق بی پایان به میهن و پرستش سرزمین مادری و هرآنچه متعلق بدان است، تجلی می‌یابد. او همانند عاشقی راستین به میهن، هرگز از سرودن ایاتی مشحون از تمجید هند، زبان، مذهب، دانش، گیاهان، جانوران، مردم، زیبایی و زندگی روزمره مملو از تصاویر آن خسته نشد.

حس میهن پرستی بی پایان وی با تعبیرهای فراوان از عشقی آغاز می‌گردد که وی به دهلی نشان می‌دهد. امیر خسرو در سال ۶۵۱ ه. ق برابر با ۱۲۵۳ م در «پاتی یالی» (ناحیه اتاه) زاده شد و تا زمان مرگ پدر (۶۵۹ ه. ق / ۱۲۶۰ م) در آن جا زندگی کرد. پس از آن به دهلی رفت تا تحت سرپرستی پدر بزرگ مادری خود، عمادالملک، که مقام «ارضی ممالیک» (سررشته داری کل) را به مدت سی سال برای سلاطین دهلی عهده دار بود، به تحصیل بپردازد. امیر خسرو در کاخ این اشرافی ترین چهره عصر، از همه گونه لذت‌های اشرافیت بهره گرفت، ولی پیش از آن که به عنفوان شباب برسد سرپرست پرمهر او درگذشت، و از آن پس نبوغ فراوان، در مراحل گوناگون زندگی راهنمای وی شد. او تا زمان مرگ، در سال ۷۲۵ ه. ق / ۱۳۲۴ م به مدت شصت و شش سال در دهلی زیست و دهلی وطن دوم او شد که آن را بیشتر از زادگاه خود عزیز می‌شمرد. هرگاه که ناچار می‌شد که همراه با حامیان خود و یا کارفرمایان سلطنتی دهلی را ترک کند، بر این فراق به شدت اشک می‌ریخت. او در سال ۶۷۹ در معیت حامی خود، شاهزاده بغراخان به جبهه جنگ پدر این شاهزاده، غیاث‌الدین شاه بالبان به لاک نوتی در بنگال اعزام شد. ولی به محض رسیدن به بنگال، به شدت از جدایی از مادر، بستگان و دوستان متأثر گردید و برای بازگشت به دهلی بی تابی نشان داد. حامی وی شاهزاده بغراخان و دوستش شمس

دبیر، همه‌گونه تسهیلات برای وی فراهم آوردند تا وی در آن جا بماند، ولی او تاب دوری از موطن نداشت، بنابراین همراه با شاه بالبان به دهلی بازگشت. در سفر بازگشت گوی که یوسف از چاه زندان به کنعان بازمی‌گردد.^۳

پس از بازگشت از بنگال، بزرگترین فرزند شاه بالبان یعنی شاهزاده محمدسلطان که دربارش در مولتان به دلیل فضای بسیار ادیبانه مورد توجه بسیار بود، به امیر خسرو مقام مصحف‌داری را پیشنهاد نمود. در این دربار، همه مردان دانشمند و ادیبان عصر، گرد هم آمده بودند تا افتخار خدمتگزاری به رب‌النوع‌های شعر را به دست آورند. شاهزاده نیز هرگونه امتیازی را که سخاوت بیش از حدش اجازه می‌داد نثار وی کرد، ولی امیر خسرو بار دیگر نیز خود را در مولتان، دور از خانه احساس کرد و برای شهر محبوب خود دهلی، بی‌تابی‌ها نمود. او در نامه‌ی طولانی به ملک اختیارالدین، خاطرات دلنشین و عشق ژرف خود را به شهری که پشت سر گذاشته بود، گوشزد نمود. دهلی برای وی دروازهٔ اسلام، قبلهٔ پادشاه هفت اقلیم، خواهر توأم بهشت و دنبالهٔ آن بر روی زمین بود. وی در اشتیاق دیدن نقاط مرتفع شهر بود که سر به آسمان می‌ساییدند و در مقابل خورشید قد علم کرده بودند. او با یادآوری مزارع سرسبز مزین به گل سرخ این شهر، آه جانسوز از دل برمی‌آورد. و در اشعار خود چشمه سارهای شهر را درخشان‌تر از چشمان پرفروغ توصیف کرد و آب آنها را به شیری که از میان شکر بگذرد تشبیه نمود. سرچشمهٔ معروف این آب‌ها به نام حوض شمسی را به قالبی سیمین درون قطعه‌ی سنگ تشبیه نمود. قلب وی برای باغ‌های شهر به تپش می‌افتاد که در آن جاها شادی جویان و زیبارویان سرخ‌گونه با گوشواره‌های خود در بهره‌گیری از زندگی پیرامون آن باغ‌ها می‌گشتند، جایی که نوای عود و ریاب درختان را سرمست و چشمه‌ها را نشئه می‌نمود. امیر خسرو در خدمت شاهزاده محمد سلطان در مولتان، پنج سال زندگی پرافتخار و سرشار از تنعمی را گذراند و در عین حال هر سال به دیدن دهلی رفت. ولی با مرگ شاهزاده در سال ۶۸۵ در جنگ با دشمنان مغولی، این خوشبختی ادامه نیافت و امیر خسرو به زندان افکنده شد. شاهزاده ثروتمندترین نوباوهٔ خانوادهٔ سلطنتی بود، از این رو مرگ وی نه‌تنها برای طبقهٔ حاکم، که برای ادیبان و فرهیختگان، ضربه‌ی سنگین بود. هنگامی که امیر خسرو از زندان‌رهایی یافت در مرثیه‌ی مرگ حامی محبوب خود را

۳. غرّة‌الکمال. مقدمهٔ نویسنده مقاله بر بزم مملوکیان، آکادمی شبلی، ص ۷۴.

به زاری بیان کرد که تصاویری روشن از احساسات اندوهبار وی در ترکیب ماهرانه با هنر قافیه پردازی بود. این اشعار، ماه‌ها در هر خانه بازگو می‌شدند و هنگامی که وی خود آنها را در دربار، برابر شاه بالبان خواند شاه، علیرغم سلوک سخت خود، مهار احساس خود را از دست داد و اشک از چشمانش جاری شد.^۴

امیر خسرو پس از بازگشت از مولتان، با مادر خود زندگی کرد و بهشت را تحت اقدام وی یافت. دهلی برای امیر خسرو دروازه اسلام بود، بنابراین در نظر داشت که جدا از شاهزادگان و اشراف زندگی کند و از همه مواهب بهشتی این دروازه اسلام متمتع گردد، ولی اشرافی نامدار، علی سرچندار حاتم خان، او را ترغیب کرد که به خدمت وی درآید و وی ناچار شد با ارباب خود به اوده در قلمرو حکومتی کیقباد شاه برود. جدایی از موطن، دیگر بار شکیبایی امیر خسرو را مورد آزمایشی بزرگ قرار داد و بنا به قول خودش به هنگام عزیمت از دهلی اشک خون از چشمش جاری شد و توشه راه او تنها اندوه بود. او در هر منزلگاه اشک می‌ریخت و هنگامی که فرمانداری اوده به اربابش تفویض شد وی به رنجی روحی مبتلا گردید، زیرا که ناچار بود که در اوده بماند. از زادگاه او، پایتالی دور نبود. بنابراین برخلاف لاج نوتی و مولتان، این شهر را پُر از افسون و برکت یافت. در آن جا، بنا به گفته وی، درختان زیبا، مزارع و باغ‌ها، تاک‌ها، مرکبات، انار، موز، انبه و سایر میوه‌ها به وفور یافت می‌شدند. گل‌ها برای نشاط هر چه بیشتر مردم سر از غنچه برآورده بودند و صندل، عود، عنبر، مشک، کافور و میخک به فراوانی دیده می‌شدند. میهمان‌نوازی، همراهی، رفتار و سخاوت مردم نیز شایسته تحسین بود. ولی امیر خسرو هیچ‌گونه نشاطی در زیبایی و شکوه این شهر نمی‌یافت. از این رو پس از دو سال، از ارباب خود درخواست نمود تا رخصت بازگشت به دهلی را به وی دهد. در آن هنگام که وی با دو سینی مملو از سکه‌های طلای اهدایی ارباب آزادی‌گرای خود به عنوان خرج سفر، عازم دهلی شد، اشک شوق چشمانش را پر کرد. می‌توان از عباراتی که وی در همین زمینه به کار برده است میزان عشق وی را به دهلی تخمین زد. می‌گوید که مسیر بازگشت را چون نیزی تندرو و تیری در حال پرواز، بدون هیچ توقفی، به مدت یک ماه طی نمود، و مانند ماه «عید» بر افق دهلی ظاهر شد و هنگامی که مادر خود را دید، همچون پرنده‌یی بود که پس از پاییزی سخت به باغ بهاری رسیده یا مانند تشنه‌یی که به چشمه زندگی رسیده است.^۵

۴. شعرالعجم، جلد ۲، ص ۱۵؛ بارانی، ص ۱۱۰.

۵. غرّة الکمال، مقدمه؛ قران السعدین، مقدمه، ص ۱۰؛ زندگی و آثار امیر خسرو، نوشته میرزا، ص

وصف دهلی

او، پس از بازگشت به دهلی ملک الشعرا کیقباد شاه شد و هنگامی که شاه از وی خواست تا برای بزرگداشت ملاقات تاریخیش با پدرش بغراخان در اود یک مثنوی بسراید امیر خسرو فرصت کافی یافت تا احساس میهن پرستانه خود را نسبت به دهلی و هرچه در آن است متجلی سازد. او این مثنوی را در سال ۶۸۸ ه. ق / ۱۲۸۹ م سرود و آن را *قران السعدین* نامید. ولی در آن چنان توصیف رنگین و سرشاری از دهلی نمود که آن را «مثنوی در صفت دهلی» نیز خوانده‌اند. او این اندازه را که این شهر را «قبة الاسلام» بنامد کافی ندانسته و شرح بس مبسوطی از این پایتخت می‌دهد که در عین حال حاوی اطلاعات مفید باستان شناختی و تاریخی است. در روزگار وی، شهر بر تپه‌یی بنا شده بود و میان باغ‌هایی به وسعت پنج کیلومتر مربع محصور بود. رودخانه جامونا از میان آن می‌گذشت. دارای سه بارو بود که شهر دهلی در درون دو باروی قدیمی‌تر قرار گرفته بود و درون باروی جدیدتر مستعمرة جدید سلطنتی کیلوخاری قرار داشت. قصر در فاصله ۴/۸ کیلومتری شمال شرقی دهلی و در غرب رودخانه جامونا بنا شده بود. امیر خسرو در تمجید قصر می‌گوید که به رفعت آسمان بود و بهشتی زمینی را در درون خویش داشت. آجرهای آن در پس سفیدکاری‌های هنرمندانه و درخشان، شفاف جلوه می‌کردند. بخش بالای کاخ از مرمر سفید ساخته شده بود (*قران السعدین*، ص ۲۸ تا ۳۲). توصیف وی از مسجد جامع خواننده را به این باور می‌رساند که مسجد در آن زمان دارای نه گنبد بوده و سرسراهای آن به فضایی بدون سقف منتهی می‌شده‌اند. از توصیف منار قطب اطلاعات ارزشمندی به دست می‌آید. به توصیف وی، در بالاترین مرتبه منار سایبانی بر آن سایه می‌انداخته که بخش بالای آن از طلا ساخته شده بود (همان، ص ۳۰ و ۳۱).

توصیف دقیق وی از حوض شمسی نیز بسیار جالب توجه است. این مخزن آب در سال ۶۳۷ ه. ق / ۱۲۳۹ م به وسیله سلطان ایلتشمش ساخته شد و بزرگترین کار وی تلقی شده بود، زیرا که آن را به اثر امیر حسن سیج زی، *فواید الفؤاد* (نوشته شده به سال ۷۰۷ ه. ق / ۱۳۰۷ م) مرتبط می‌نمایند، که در آن اثر، مردم پس از مرگ سلطان وی را در خواب دیده و از وی وضعیتش را جویا شده بودند. سلطان پاسخ می‌دهد که به دلیل ساختن آب انباری در دهلی از رحمت الهی متمنع شده است (ص ۱۱۹). امیر خسرو در

وصف این آب انبار از تخیل سرشار شعری خود بهره می‌گیرد. آب شیرین این مخزن بین دو تپه جریان داشت و به همه خانه‌ها می‌رسید. در وسط این آب انبار ساختمان زیبایی بود که مردم در آنجا جمع می‌شدند تا شب‌ها از نور مهتاب و روزها از منظره زیبای آن لذت برند. امیر خسرو در *خزائن الفتوح*، این آب انبار را وصف کرده و ساختمان میان آن را به حبابی بر روی دریا تشبیه نموده است، و آب انبار و گنبد آن را به مثابه تخم مرغی می‌داند که نیمی در آب و نیمی در بیرون از آب قرار دارد. (ص ۲۰ ترجمه انگلیسی). هنگامی که در عهد سلطان محمد تغلق، جهانگرد مشهور، ابن بطوطه، به دهلی رفت، نوشت که ساکنین دهلی آب شرب خود را از آن جا تأمین می‌نمودند. طول آن بالغ بر سه کیلومتر و عرض آن بیش از یک کیلومتر و نیم بود. در مرکز آن جناحی بزرگ و دو طبقه بود که از سنگ‌های مربع ساخته شده بودند. هنگامی که آب انبار از آب پر می‌شد، فقط با قایق می‌توانستند به آن برسند ولی هنگام کم‌آبی به آسانی می‌شد به آن جا رفت. در میان این ساختمان، مسجدی قرار داشت که همواره توسط خادمان خدا پر می‌شد (سفرنامه، ترجمه اردو، ص ۵۰).

امیر خسرو به سبب عشق خارق‌العاده به دهلی، آن جا را "حضرت دهلی" می‌خواند و می‌گوید که این شهر جایگاه مذهب و عدالت است، این شهر باغ عدن بوده است و هیچ شهری را نمی‌توان از نظر عظمت و شکوه با آن مقایسه کرد، نام این شهر تخیل مردم ختن را برمی‌انگیزاند... ساکنان آن همانند فرشته هستند، با اخلاق و رفتار خوب چونان ساکنان بهشت. دهلی مرکز عمده هنر و صنعت است: استادان تیراندازی در این جا زندگی می‌کنند، و هرگاه که زنان ترانه‌های شیرین خود را سر دهند نوای آنان حتی ناهید را سرمست می‌نماید. امیر خسرو همچنین به تمجید بهار، خزان، تجهیزات گوناگون سلطنتی، فیل‌ها، اسبان و آلات گوناگون موسیقی، هندوانه‌های هند و غیره می‌پردازد و حتی اقلیم گرم هند را ستایش کرده می‌گوید: «می‌دانید چرا هوای این کشور گرم است؟ دلیل آن حق‌شناسی و ایثاری است که خورشید نسبت به این کشور نشان می‌دهد». او عشق و احساس دو جانبه‌ی را که هندوان و مسلمانان نسبت به یکدیگر دارند در این بیت بیان می‌کند:

خورشید پرست شد مسلمان
زین هندوگان شوخ و ساده
این مثنوی جهت حاکم نادان و ناشایسته دهلی تصنیف شد، ولی امیر خسرو، بنا بر

هرق ملی خویش، میل نداشت که خواندگانش چنین تصویری از وی داشته باشند. از این رو کوشش می‌نماید تا با توصیف دقیق شکوه و جلال دربار سلطنتی، به ویژه خوشگذرانی‌های عید نوروز که حاوی اطلاعات مفیدی از فرهنگ منزله و غنی هند نیز هست، ذهن خواننده را به سمت دیگر بکشاند.

او ضمن وصف شادمانی و نشاط نوروز، می‌گوید که کاخ سرشار از تزئینات و جلوه‌گر عظمت تام امپراتوری می‌گردید. گنبدها و محجرهای آن بسیار جذاب می‌شدند. پرده‌های مخملی و زربفت از نه طاق کاخ آویزان می‌بودند. در جناح شاهی، پنج آفتابگیر نصب می‌شد که یکی از گل ساخته می‌شد و چهار آفتابگیر دیگر به رنگ‌های سفید، سیاه، قرمز و سبز بودند. بر آفتابگیر سیاه نقش خارق‌العاده‌ی هنرمندانه منقوش بود که مرواریدها از آن آویزان بودند، گویی که قطرات باران از ابرهای سیاه نازل می‌شوند. آفتابگیر سفید مُدور بود. سقف و در آن با طلا آراسته و با سنگ‌های تابناک تزئین شده بود. آفتابگیر قرمز سنگچینی شده بود و گونه‌های متنوع از مروارید آن را تزئین می‌نمودند. آفتابگیر سبز با مخملی از همان رنگ پوشیده شده بود و بر تارک آن درخت مصنوعی سبز سایه‌داری مملو از میوه‌های سبزرنگ نصب بود. زیر آن، چمن سبز مانند قطعاتی از زمرد خودنمایی می‌کرد. آفتابگیر گلی با هزاران غنچه و گل زینت داده شده بود. در دو جناح حیاط پرچم‌های سیاه و قرمز در اهتزاز بودند. پشت آنها ردیف‌های طولانی فیل‌ها قرار داشتند. در میانه حیاط، باغی مصنوعی از طلا و جواهر و درختان مصنوعی ساخته شده بود که گویی میوه آنها در شرف افتادن بودند. پرندگانی نیز بر این درختان بودند.

بسیاری از درختان از موم ساخته شده بودند. گلدان‌های پر از گل‌های زیبا نیز در گوشه و کنار قرار داده شده بودند و در آنها غنچه‌های لاله، گل سرخ و سایر گل‌ها در حال شگفتن بودند. حیاط با پارچه‌های قلاب‌دوزی شده نیز تزئین شده بود. دیوارها پوشیده از پرده‌های مخملی، ابریشم زربفت و سنگچینی‌های گوناگون مخملی زیبا با سایه‌های آبی یا فلزلی بودند. سنگ‌های دیوارها، خود، با درخشش خیره‌کننده سنگچین‌ها مبدل به جواهر شده بودند. کف حیاط مزین به مروارید و طلا بود. تمامی کاخ به بهشت می‌مانست. لباس پادشاه با مهارت تمام از نخ طلا بافته شده بود. تاج، سرداری و کمربند وی با بست‌هایی از سنگ‌های گران‌قیمت بسته شده بود. هنگامی که او برای برگزاری

جشن وارد می‌شد، تمامی فضا با مشک چینی عطرآگین می‌گردید.^۶

امیر خسرو در این مثنوی با شعف هرچه بیشتر گوناگونی مأكولات و میوه‌ها و شیرینی‌هایی را که در سفره شاهی ارائه می‌شدند توصیف می‌نماید. او با ستایش گرم و سخن شیوا می‌گوید که در این سفره بالغ بر هزار نوع غذا و گونه‌های بیشماری از نوشیدنی در اختیار میهمانان قرار داده می‌شد و برای تغییر ذائقه شربت گل به میهمانان تقدیم می‌شد. گونه‌های شیرینی و حلوا خارج از شمارش بودند. در میان گونه‌های همه رنگ نان، نان تُنک، تنوری، کاک و سمبوسه از همه اشتهابرانگیزتر بودند. پلو نیز گونه‌های بیشمار داشت که یکی از آنها همراه با خرما و انگور پخته می‌شد. گوشت کبابی، بز، گوسفند و آهو به وفور بر این سفره نهاده می‌شد و گوشت پرندگان همچون بلدرچین و تیهو نیز از غذاهای لذیذ این سفره به شمار می‌آمد.

امیر خسرو در توصیف صنعت نساجی بنگال که بغراخان به فرزندش کیقباد هدیه داده بود نیز شعف بسیار از خود نشان می‌دهد. او می‌گوید گونه‌هایی از قماش بافته شده در بنگال به قدری لطیف بودند که اگر کسی لباسی از این قماش بر تن می‌نمود بدنش شفاف به نظر می‌رسید و برخی از این پارچه‌ها را می‌شد در مُشت جای داد (قران السعدین، ص ۱۸۳ تا ۱۸۶). به همین ترتیب نیز در مثنوی دوال رانی خضرخان در تلاش برای اثبات برتری پارچه زربفت ابریشمی دیوگری (ساخت دیوگری در دکن) است و می‌گوید که نظیر آن را در هیچ جا نمی‌توان یافت. وی در این توصیف خارج از اندازه این پارچه را به ظرافت و عظمت آفتاب و یا سایه و یا مهتاب تشبیه می‌نماید (ص ۴۲ و ۴۳). دیگر بار در مدیحه‌یی که به الغ خان نسبت داده شده و در دیوان نه‌ایة‌الکمال چاپ دهلی، نیز وارد شده، این پارچه توصیف می‌شود. وی این بار پارچه را به قطره‌یی شب‌نم در طبیعت و در مقابل آفتاب تشبیه می‌نماید. سپس از باب توصیف ظرافت آن می‌گوید که حتی صد ذرع از آن را می‌توان از سوراخ سوزنی گذراند در عین حال که سوزن هم بدون دشواری از این پارچه عبور می‌کند. او در این احساس خارق‌العاده شاعرانه می‌گوید که این پارچه به قدری سبک و شفاف است که به نظر می‌رسد که شخص لباسی نبوشیده بلکه بدن را لعابی از آب زلال داده است (ص ۵۱).

امیر خسرو به همه حکام هم‌عصر خود خدمت کرد و در کنف حمایت آنان از زندگی

۶. قران السعدین، ص ۷۳ تا ۸۵؛ بزم مملوکیه ص ۳۳۷ و ۳۳۸.

آسوده و متنعم برخوردار بود. از این نظر با ستایش‌های فراوان همه حامیان خود، دین خود را نسبت به آنان ادا کرد. وی در این تمجیدها حتی حاکم هشیار و محکمی همچون علاءالدین خلجی را متولی ایران، حامی قوانین اسلامی، رهبر و منادی عدالت و ثبات اقتصادی و حاکمی همچون مأمون‌الرشید می‌خواند. تاریخ‌نگاران جدید چنان صفاتی را به علاءالدین خلجی نسبت نمی‌دهند ولی امیر خسرو با قدرشناسی خود، به میهن‌پرستی خویش خللی وارد نمی‌آورد. بنابراین وی از حامیان خود تقدیر می‌نماید هرچند که از نظر دیگران دارای صفاتی کاملاً متضاد باشند. زیرا که نمک‌ناشناسی از نظر امیرخسرو جرمی غیرقابل بخشش‌تر از خیانت به شمار می‌رفت.^۷ البته اگر به اختیار وی می‌بود، ترجیح می‌داد که در کنج عزلتی آرام و در خلوتی شاعرانه بنشیند و یا در خدمت مراد خویش خواجه نظام‌الدین اولیا باشد، ولی حس و وظیفه‌شناسی و وفاداری وی را بر آن داشت تا در معیت اربابان سلطان خویش به میدان‌های نبرد برود و نقش سربازی دلیر را ایفا نماید. احتمالاً وی نمی‌توانست شمشیر در دست بگیرد، اما قلم وی در ترسیم حملات نظامی اربابان جنگاورش بُرنده‌تر از شمشیر بود. در توجیه رفتار و خطمشی و راهکارهای دشمنان و معارضان سیاسی آنان گاهی صفات ناخوشایند و غیرعقلانی به آنان نسبت داده و در شکست این دشمنان نیز با ایراد نکته‌های نظامی و گاه تحقیرآمیز هلهله شادی سرمی‌داد. این ویژگی ممکن است که به ذائقه برخی از خوانندگان متجدد خوش نیاید، ولی به هیچ وجه از میهن‌پرستی وی نمی‌کاهد، زیرا که حتی در آداب نظامی امروزه نیز هیچ معیاری در جنگ، غیراخلاقی و ظالمانه نیست. ولی آن هنگام که امیرخسرو از جو جنگی‌رهایی می‌یافت از ستایش زبان ادبی، مذهبی و رفتار حامیان هم‌کیش خود و دشمنانی که تحت حمایت آنان زندگی می‌کنند، غفلت نمی‌ورزید. حتی در دوره رقابت ارتش سلطنتی، در صورت مشاهده امری خارق‌العاده از جانب دشمنان ارباب خود تهییج می‌شد. فی‌المثل به محض مشاهده قلعه آرانگال بلافاصله گفت که نظیر آن را نمی‌توان بر روی زمین یافت (خزاین‌الفتوح، ص ۳۸). و نیز گفته است که باروهای قلعه راتامبور سر به فلک کشیده‌اند و با ستارگان نجوا می‌کنند (همان، ص ۴۴). دیگر بار خاطر نشان می‌سازد که قلعه ماندو چنان بنای مرتفعی است که چشم انسان قادر به دیدن انتهای آن نیست (همان، ص ۴۲).

۷. خزاین‌الفتوح. ترجمه انگلیسی توسط م. حبیب، ص پانزده.

طراوت گل و گیاه، و حلاوت میوه

هنگامی که در معیت الغ خان به دیوگر رفت، در توصیف این شهر نوشت که: اغراق نیست اگر این شهر را بهشت بخوانیم. وی این شهر را برتر از قاهره و بغداد می دانست. امیر خسرو اقلیم، میوه‌ها، برگ‌های فوفل، ذخایر مروارید و موسیقی این شهر و زیبایی مردم آن جا را می ستاید، و در مورد موزه‌های این شهر می گوید که انحنای آنها به هلال ماه می ماند و حلاوت آنها به روز عید. توصیف وی از آن‌به‌های این شهر نیز از همان فصاحت و افسون تخیلات شاعرانه وی برخوردار است، و می گوید حلاوت این آن‌به‌ها اشتهابرانگیز است و مانند صدفی زرین مملو از شکر و عسل. زیبایی هندوها را نیز تحسین کرده و گفته است که همه بهشتی و فرزندان حوری‌ها هستند.^۸

در مثنوی دوال رانی خضرخان یا عشیقه که به سال ۷۱۵ه.ق/ ۱۳۱۵م نوشته شده، در مورد هر چیزی که هندی است زبان به ستایش می‌گشاید و با هواخواهی بیش از اندازه گیاهان و گل‌های هندی زینت دهنده باغ‌های دهلی را وصف می‌کند. گیاهانی که وصف می‌نماید سرو، شمشاد، سنبل، چنار، بید، و بید مجنون؛ و گل‌های مورد توصیف وی سوسن، سمن، بنفشه کبود، نرگس، گل زرین، گل لعل، گل سفید، سی‌پر، سود برگ، نسترن، یاسمن، داونا، کارنا، نیلوفر، هناک، چامپا، ژوهی، کیورا، سیوتی، گلاب، بیلا، مولساری و غیره هستند. به زعم امیر خسرو، بنفشه، یاسمن و نسرين از ایران به هند آورده شده بودند، اما در مورد سایر گل‌ها می‌گوید که مختص هندوستانند. او زیبایی برخی از این گل‌ها را به شعر وصف نموده است. مثلاً می‌گوید که طراوت آب از گل کورا است. در مورد ژوهی می‌نویسد که دل‌با است و نظرگاهی برای عشاق. در مورد کیورا می‌گوید که جامه معشوقه از آن معطر شده و حتی پس از دو سال نیز عطر آن تازه خواهد بود. وی «رای چامپا» را سلطان گل‌ها می‌خواند و عطر آن را مانند شراب و مشک می‌داند و ظرافت آن را به معشوقه تشبیه می‌کند که بدنی همچون یاسمن دارد و رنگ پریده آن به چهره عشاق می‌ماند. «دونا» را ریحان شیرین هند می‌خواند و «کارنا» را همچون محبوبی در میان محبوبان تحسین می‌نماید. او پس از توصیف گل‌های هند، آنها را بر همه گل‌های جهان برتری داده می‌گوید که در این مورد شهرت هندوستان از تواضع بیش از حد آسیب دیده و گرنه هریک از گل‌ها و مجموعه آنها باغ بهشت را می‌ماند و اگر

۸. نهایة الکمال، ص ۵۲؛ زندگی و آثار امیر خسرو، نوشته م. و. میرزا، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

سوزیه یا روم دارای چنین گنجینه‌یی بودند، شکوه خود را در سراسر گیتی جار می‌زدند. (دوال رانی خضرخان، ص ۱۲۹ تا ۱۳۲). و این کلام را نباید صرفاً غلیان میهن پرستانه قلمداد نمود، زیرا که بعد از آن نیز در عهد امپراتور جهانگیر (۱۶۰۵/۱۰۱۴ تا ۱۶۲۷/۱۰۳۷) بار دیگر گل‌های هندوستان با شعف فراوان مورد وصف قرار می‌گیرند و گفته می‌شود که حلاوتِ نکهت و شمیم گل‌های هند از تمام گل‌های مزروع سراسر جهان بیشی گرفته است.

امیر خسرو از بهره‌های برگ فوفل نیز وصفی به میان می‌آورد. ابوالفضل (وفات ۱۶۰۲ م / ۱۰۱۱ ه.ق) در آیین اکبری خود، بسیار وسوسه شده است تا ستایش‌های شعری امیرخسرو از برگ فوفل را به عاریت گیرد و می‌گوید که امیرخسرو دهلوی در یکی از اشعارش گفته است که فوفل میوه‌یی ممتاز و لطیف‌ترین میوه هند است. وی نیز همانند امیرخسرو از بهره‌های این میوه ستایش کرده می‌گوید که نَفَس را خوشایند می‌کند و غذایی معطر است. لثه را تقویت کرده، گرسنه را سیر، و سیر را گرسنه می‌نماید (توزوک جهانگیری، ص ۲۹۲). امیرخسرو، آنه را نیز تحسین می‌نماید و در توصیف این میوه بومی هند می‌گوید که برخی از بیگانگان انجیر را بر این میوه ترجیح می‌دهند، ولی اگر چنین کنند مانند زنی نابینا در بصره هستند که صرفاً از سر محدودیت فکری زادگاه خود را بر سوریه ترجیح می‌دهد. سپس چرخشی به احساس سرشار و پرشور میهن پرستانه خود داده می‌گوید که اگر وی هند را می‌پرستد نباید وی را متعصب خواند، زیرا که خداوند نیز با اعزام آدم و طاووس مستقیماً از بهشت به هند، این سرزمین را بر همه نقاط دیگر برتری داده است.^۹

امیرخسرو همچنین جانوران هند را وصف کرده است، ولی البته در این توصیف اطلاعات سودآوری به جانورشناسان اخیر ارائه نمی‌نماید. به هر حال توجه کودک‌گونه او به برخی از پرنده‌گان و حیوانات، نمایانگر حساسیت و شگفتی توأم با احترام یک میهن پرست است. مثلاً در مثنوی^{۱۰} سپهر (ص ۱۸۱ تا ۱۸۹) می‌گوید که طوطیان و زاغی‌های هند می‌توانند مانند انسان‌ها سخن بگویند. فریادهای کلاغ‌های هندی، پیشگویی آینده است. درنای هندی را برای اجرای شعبده‌بازی آموزش می‌دهند. طاووس‌ها از نظر رفتاری نظیر ندارند، طاووس نر، عصاره طاووس ماده را از طریق

چشمانش می‌مکد که منجر به باروری می‌گردد. اسبان با نوای موسیقی به یورتمه می‌پردازند. بزها حرکات خاص انجام می‌دهند، میمون‌ها می‌توانند تفاوت بین دام و دد را تشخیص دهند. فیل‌ها دارای ویژگی‌های انسانی متعدد هستند. در خزاین‌الفتوح نیز، در وصف فیلی که در جنگ مورد استفاده قرار گرفته، می‌گوید که می‌توانست درختی را از ریشه درآورد، و در زمان خشم می‌توانست آب برکه‌یی را کاملاً بنوشد، و مانند ابری بود که از ساحل دریا برخاسته لاله‌های شنگرفی بر سر، و برگ‌های سبز برگوش دارد. مانند کوهی بود و در عین حال مانند باد، به نرمی راه می‌رفت و با استواری می‌ایستاد؛ بدنش سنگین ولی گام‌هایش آرام بودند. می‌توانست صفوف دشمن را درهم شکند و در عین حال در صفوف منظم نیز قرار گیرد (ص ۱۱۴ و ۱۱۵).

در مثنوی دوال رانی خضرخان، بررسی تطبیقی وی از زیبایی زنان هندی و سایر ملل حد اعلای درجهٔ میهن‌پرستی را نشان می‌دهد. او در زیبایی زنان یغما (ترکستان) و خولاخ (چین، ختا) چیزی غیر از تیزی و ترشرویی نمی‌بیند، و زیباییان روس و ترک را بی‌روح می‌خواند، زیرا که به زعم او در وجود آنان فروتنی و تواضع دیده نمی‌شود. زیبایی تاتار را نیز نادیده می‌گیرد زیرا که زیباییان تاتار لبخند بر لب ندارند. زیبارویان ختن را نیز صاحب امتیاز نمی‌داند زیرا که فاقد نمک و ملاحظتند. در زیباییان خراسان هم جاذبه‌یی نمی‌بیند زیرا نکته‌تی در این زیبایی نمی‌بیند. زیبارویان سمرقند و قندهار را نیز تحسین نمی‌کند زیرا که در وجود آنان شیرینی نمی‌یابد. حتی افسون سیمین‌تان مصری را نیز بها نمی‌دهد، ولی وقار، عطوفت، هوش و نمک زیبارویان تیره‌رنگ هندی را تمجید می‌نماید (ص ۱۳۳).

در این مثنوی، بررسی ستایش آمیزی نیز از زبان سانسکریت دارد و می‌گوید که این زبان به هیچ وجه چیزی از زبان فارسی کم ندارد. بعدها در نه سپهر می‌نویسد که این زبان همچون مرواریدی درخشان، ناب است و گرچه نسبت به زبان عربی در ردهٔ پایین‌تری قرار دارد ولی بدون تردید بر زبان فارسی برتری دارد. این زبان ویژگی‌هایی دارد که آن را بر همهٔ زبان‌ها غیر از زبان عربی برتری می‌بخشند، وانگهی زبان عربی دارای قابلیت پذیرش واژه‌های بیگانه نیست و آنها را تغییر می‌دهد. زبان فارسی از واژگان عربی بسیار استفاده می‌نماید، ولی:

زبان هند هم تازی مثال است که آمیزش در آن جا کم مجال است
نحو آن همانند عربی ثابت است و از نظر ژرفای معانی و پرواز تخیل به هیچ وجه از

زبان‌های دیگر کمتر نیست (ص ۱۰۳ و ۱۰۴). در نه سپهر اطلاعات بیشتری از زبان سانسکریت به دست می‌دهد و می‌گوید با وجودی که این زبان مورد استفاده برهمن‌هاست، برای عوام ناشناخته مانده است. حتی همه برهمن‌ها نیز بر آن احاطه ندارند، زیرا دستور نحوی دشواری دارد. هرچهار «ودا» نیز به سانسکریت نوشته شده‌اند. داستان‌ها، عاشقانه‌ها و کتاب‌های ادبی و مکاتبی که نیاز به وقار در کتابت دارند و نمایانگر خلاقیت باشند، توسط فرهیختگان به این زبان نوشته می‌شوند (ص ۱۷۹ تا ۱۸۱).

در مورد سایر زبان‌های هندوستان، در نه سپهر می‌گوید که هر ولایت لهجه خاص خود را دارد، مانند سندی، لاهوری، کشمیری، گجراتی، دور ساموندی، تیلانگی، معابری، گوری بنگالی و اودی. و در حالی که در دهلی همه این لهجه‌ها به کار می‌روند زبان معمولی هندوست که از روزهای باستان وجود داشته و برای همه اشکال ارتباطی به کار گرفته شده است.

به نظر می‌رسد که امیر خسرو بسیار شیفته زبان هندی بوده است. وی یک بار به وسیله یکی از شعرای هم‌عصر خویش (عبید) مورد انتقاد تحقیرآمیزی قرار گرفت که گفته بود شاعری هندی تبار با قریحه‌ی همسان نظامی گنجوی بوده ولی به دلیل خودپسندی و استحاله‌اش در نظامی، وی را مورد استهزا قرار داد. امیر خسرو که از هندی بودن خود احساس شرمساری نمی‌کرد با تغییر پاسخ داد که وی ترکی هندی است، که می‌تواند به هندی پاسخ دهد و قند مصری ندارد تا به عربی سخن گوید. در بیتی دیگر می‌گوید: «من گیاه هندی هستم، از من به زبان هندی پرسید و من به شیرینی به شما پاسخ خواهم داد».^{۱۰} او برای نشان دادن توانایی خود در این زبان، رباعیات فراوانی به هندی تصنیف نمود و نکته‌ها، لغزها و بیت‌هایی از بازی با الفاظ، و غزل‌هایی با ترکیب واژه‌های هندی و پارسی، ادعیه و آوازه‌هایی نوشت که هنوز زنان آنها را زمزمه می‌کنند. تردیدی نیست که شمار بسیاری از اشعار هندی به نادرستی به امیر خسرو نسبت داده شده‌اند ولی نمی‌توان حتی به عنوان مورخ امروزی تاریخ ادبیات هندی نیز سهم وی را در شعر هندی نادیده گرفت. این امیر خسرو بود که استفاده از قافیه فارسی را در شعر هندی باب کرد، و روشی برای ترکیب فارسی و هندی نشان داد. همچنین

امیر خسرو بود که برای رها ساختن هندی از پراکریت و آپ برانزا مجاهدت‌ها نمود و برای نخستین بار شکل ساده و فراگیری از زبان هندی را به کار بست که در نهایت منجر به رشد زبان جدیدی به نام اردو گردید.

سوختن بر شمع مُرده

هندویسم نیز توجه امیر خسرو را جلب نموده و وی از جنبه‌های درخشان این مذهب تمجید کرده است. مثلاً در مورد مفهوم خدا در نزد هندوها می‌گوید که آنها به وحدانیت و جاودانگی خدا، و قدرت او در خلق از عدم اعتقاد دارند و لذا از ملحدین و مشرکین یا معتقدان به پدر و پسر، و تناسخ‌گرایان، صابئین و ماده‌پرستان و غیره واقعاً بهتر هستند. او همچنین به برخی از عادات اجتماعی - مذهبی هندوها اشاره می‌کند و در این میان ذکر خاصی از زنی هندو می‌نماید که با اشتیاق با شوهر خود می‌میرد و یا مردی که برای ارباب خود می‌میرد. او با وجودی که می‌دانست که این امر توسط قوانین مذهبش حرام شده‌اند آنقدر تحت تأثیر این فداسازی قرار گرفت که گفت اگر مذهبش اجازه دهد، بسیاری از هم‌کیشان وی با اشتیاق خود را فدا می‌نمایند (نه سپهر، ص ۱۹۱ تا ۱۹۵). ییتی که وی در آن به شیوایی فداکاری زنی هندو را در راه شوهر بیان می‌نماید، شایسته ذکر و شنیدن است. می‌گوید:

چون زن هندو کسی در عاشقی دیوانه نیست سوختن بر شمع مرده کار هر پروانه نیست
امیر خسرو با نقل نکته‌یی در هشت بهشت (تألیف به سال ۷۰۱ ه.ق / ۱۳۰۱ م) در باب تحمل مصایب مذهبی موعظه می‌کند و می‌گوید که مسلمانی به سوی مکه می‌رفت و با زاپری برهنه که به سومنات می‌رفت برخورد کرد. این برهنه زمین را با بدن خود طی می‌کرد و سنگ‌های مسیر پوست سینه وی را شکافته بودند. این مسأله برای حاجی بسیار شگفت‌آور بود و نمی‌توانست برکنجکاوای خود چیره شود و پرسید: «دوست من به کجا می‌روی؟» برهنه مقصد خود را گفت و اضافه کرد که سال‌هاست که به همین شیوه طی مسیر می‌کند. حاجی از وی پرسید: «وقتی که خدا به تو یک جفت پا عطا کرده، چرا بر روی سینه می‌خزی؟» برهنه پاسخ داد: «چون که زندگی خود را نذر بت خویش نموده، روی سینه می‌خزد». امیر خسرو با ذکر این نکته از هم‌کیشان خود می‌خواهد که از این خلوص و فداکاری هندوها در راه ایمان خود پند گیرند و روح پنهان در ورای این بت‌پرستی را که به نظر وی صرفاً نمادی از وجود است، بررسی نمایند.

در مثنوی ^{نه سپهر} (سروده شده به سال ۷۱۸) فضای شکوه و عظمت هند را استشمام می‌کنیم. وی با اخلاص و تصویری زنده می‌گوید که عقل آشکار در هند و عقاید فرهیخته خارج از شمارند. و با شادمانی می‌سراید که منطق، خدانشناسی متعصبانه، ستاره‌شناسی، فیزیک، ریاضیات، هیئت و پیش‌گویی آینده برای هندیان ناشناخته نبوده و در واقع «فقه» تنها علمی بود که هندوها نمی‌دانستند. وی استدلال‌های بیشماری در جهت اثبات برتری هند نسبت به همه کشورهای دیگر ارائه می‌دهد، و ما در این جا سعی می‌کنیم که مطالعه‌ی انتقادی از برخی از این ملاحظات انجام دهیم.

(۱) وی تأکید نموده بود که دانش و فراگیری آن در هند رواج و گسترش داشته است. این مطلب ممکن است ظاهراً امری صرفاً احساسی باشد، ولی می‌توان با ملاحظات مشابه توسط فرهیختگان نامدار پیش از وی این مطلب را تأیید نمود. مثلاً جاحظ (متوفی به سال ۲۵۰ ه. ق) ادیب، فیلسوف و خدانشناس نام‌آور بصره می‌گوید که ساکنان هند در ستاره‌شناسی و پزشکی بسیار برجسته هستند و برخی اسرار خفیه از هنر طبابت را در اختیار دارند. آنان فلسفه و علم اخلاق می‌دانند. گنج بی‌پایانی از فصاحت و بلاغت در تملک آنان است. چشمه‌هایی از تفکر متعالی از هند به کشورهای عربی سرازیر شده است (مجموعه رسائل جاحظ، ص ۸۱). دانشمند و مورخ بزرگ عرب دیگر، یعقوبی (متوفی به سال ۲۸۴ ه. ق) می‌گوید که ساکنان هند هوشمندند و وسعت تفکر آنها بسیار است و در این زمینه بر سایر ملل رجحان دارند. کتاب آنان، سیداننا، محصول ماندگار هوشمندی ایشان است که مورد استفاده یونانی‌ها و ایرانی‌ها واقع شده است. آنها دارای کتبی در منطق و فلسفه نیز هستند (تاریخ یعقوبی، ۱۰۵/۲). ملاحظات مشابه دیگری از سایر فرهیختگان عرب را می‌توان نقل نمود.

(۲) امیر خسرو به این امر که هموطنانش می‌توانستند به تمام زبان‌های دنیا به وضوح و به درستی سخن گویند مباحثات می‌نمود (نه سپهر، ص ۱۶۶). این تأکید مبتنی بر تلفظ نازیبای فارسی زبانان سایر سرزمین‌ها بود. مثلاً توضیح می‌دهد که خراسانی‌ها به جای «کجا» می‌گویند «کاجو»؛ مردم آذربایجان به جای «کرده» می‌گویند «کرده‌کن» در حالی که سیستانی‌ها همواره به کلمات، پسوند «سین» می‌افزایند مثلاً می‌گویند «کرده سین»، «گفته سین». او وقار تلفظ هندی‌ها را ستایش می‌کند و در مقدمه دیوان غره‌الکمال می‌گوید که خلوص هندی‌ها در زبان فارسی حتی در ایران نیز یافت نمی‌شود. این ملاحظه از جانب ایرانیان منزّه توهینی بر غرور آنان تلقی شد، ایرانیانی که از تمجید

شاعران و نویسندگان فارسی‌گوی اکراه داشتند. امیرخسرو در همین حال ادعا می‌کرد که بسیاری از فرهیختگان دهلی بدون دیدار از سرزمین‌های عربی به فصاحتی در زبان عربی دست یافته بودند که حتی نزد استادان بزرگ عرب زبان نیز یافت نمی‌شد. به همین ترتیب نیز اگر فرهیخته‌یی در دهلی، ترکی فرامی‌گرفت، می‌توانست مانند یک ترک ناب خراسانی صحبت کند (غزوة‌الکمال، ص ۱۶۰ و ۱۶۱).

۳) امیرخسرو معتقد بود که فرهیختگان از سراسر گیتی، هرازگاهی برای کسب دانش به هند می‌آمدند ولی هیچ یک از فرهیختگان هندی لزومی نمی‌دید که در جست و جوی دانش به خارج بروند (نه سپهر، ص ۱۶۷). این ادعا را می‌توان با مطالعه‌یی عمیق از چهره‌های ادبی مقیم هند تأیید نمود، مانند ماگاستین، فاه این، هیون تسانگ، یعقوبی، ابومعشر (وفات قرن سوم)، محمدبن اسماعیل تنوخی (قرن سوم)، بیرونی (وفات در ۴۷۷) و غیرهم.

۴) امیرخسرو برتری هندوستان را در اتخاذ گامی بلند در حیطه ریاضیات دریافته و گفته بود که نظم عددی به ویژه نماد «صفر» در هندوستان پدید آمده بود. او همچنین ادعا کرد که کلمه هندسه از ادغام دو کلمه «هند» و «اسا»، نام ریاضیدان نامدار هندی پدید آمده است. ادعای وی هنگامی توجیه می‌شود که بدانیم که اعراب هنر شمارش از ۱ تا ۹ را از هندیان فراگرفتند و ارقام را به نام‌هایی خواندند که از هندیان گرفته بودند. اروپائیان نیز این ارقام را از اعراب گرفتند و آنها را ارقام عربی نامیدند. پزشکی و فیلسوف نامدار مسلمان بوعلی سینا (۴۲۸ ه. ق / ۱۰۱۵ م) نیز در دوران کودکی خود از یک سبزی فروش هندی متبحر در ریاضیات، هنر ریاضی را فراگرفت.^{۱۱}

۵) برتری ادبی هند را نیز امیرخسرو به کتاب خارق‌العاده هوشمندانه کللیله و دمنه نسبت می‌دهد که به زبان هندی نوشته شده و به زبان‌های فارسی، ترکی و عربی ترجمه شده بود (نه سپهر، ص ۱۶۹). بی‌مورد نخواهد بود اگر گفته شود که هنگامی که در نیمه دوم قرن دوم هجری این کتاب به وسیله شاعر عرب، ابان، به شعر درآمد و به وزیر نامدار هارون‌الرشید یعنی جعفر برمکی ارائه شد، صله‌ای معادل یک لخ درهم دریافت نمود. کللیله و دمنه از طریق نسخه عربی تقریباً به همه زبان‌های جهان ترجمه شد.^{۱۲}

۱۱. عیون الانبا، جلد ۲، ص ۲؛ تعلقات عرب و هند، علامه سید سلیمان نادوی، ص ۱۶۵.

۱۲. تعلقات عرب و هند، سید سلیمان نادوی، ص ۱۶۷.

۶) امیرخسرو به این واقعیت نیز اشاره می‌نماید که شطرنج، رایج‌ترین بازی جهانی نیز در هندوستان ابداع گردید (نه سپهر، ص ۱۶۹). فرهیختگان کوشش کرده بودند که آن را منتسب به یونانی‌ها، رومی‌ها، بابلی‌ها، سکاها یا مصریان نمایند، ولی محققان معاصر اثبات نمودند که بدون تردید منشاء این بازی، هندوستان بوده است. نام اصلی آن در سانسکریت «شاتورانگا» بوده و هنگامی که [در قرن ششم میلادی] به وسیله ایرانیان به ایران برده شد آن را هشت رنج خواندند. با فتح ایران به دست اعراب، هشت رنج معرب شد و تبدیل به شطرنج شد و همین نام در ایران رواج یافت و در نهایت وارد گویش‌های هندی هم شد.^{۱۳}

۷) موسیقی هند نیز مورد تحسین امیرخسرو بود و وی در این ادعا که موسیقی هیچ کشوری نمی‌توانست از موسیقی هند فراتر رود، از خود شجاعتی نشان داد. وی می‌گفت که موسیقی هند قلب و روح انسان را تسخیر می‌کند و حیوانات وحشی جنگل را مسحور می‌نماید. ملاحظه وی در باب موسیقی هند دارای ارزش بسیار است زیرا هنوز امیرخسرو را یکی از بزرگترین و امدمداران به این هنر می‌دانند. با عشق فراوان وی به هندوستان، نمی‌توان انتظار داشت که عشق غربی وی به موسیقی نادیده گرفته شود. با آن که هم‌کیشان وی به آوای نشاط افزا و احساس زنده موسیقی ایران توجه نشان می‌دادند، وی با به کارگیری ثبوغ سرشار و سرزنده خود، سد بین این دو مکتب را از میان برداشت و با تلفیق نغمه‌های هندی و ضرب آهنگ‌های فارسی، لحن جدیدی به موسیقی هند اضافه نمود. مثلاً او آوازهای هندی «پوری»، «گودی»، «کانگلی» را با «راگ» ایرانی ترکیب کرد و آن را «سازگاری» نامید و پس از آن «خاتراگ» و «شهناز» را ترکیب نمود و آن را «زلیف» نامید. «عشاق» دهلوی ترکیبی است از «سارنگ»، «بَسنت»، و «نوا». همچنین «موفق» نیز ترکیبی است از «طوری»، «ملوا»، «دوگاه» و «حسینی». پیش از این گفته‌ایم که امیر خسرو کسی بود که با تلفیق ساز قدیمی هندی «وینا» و «تنبور» ایرانی به اختراع «سیتار» دست زد، و گفته می‌شود که ساز قدیمی «میردانگ» را نیز اصلاح و به «طبله» تبدیل نمود.

اکنون با گفتن این مطلب که امیرخسرو راهنمای بزرگی برای ماست، نتیجه‌گیری کنیم. وی مسلمانی بزرگ بود. ایمان وی به مذهب هنوز کم مثال است. فضیلت روحی وی

همواره مورد ستایش بوده است. با این همه وی میهن پرستی مثال زدنی، عاشق زادگاه و تحسین کننده زندگی و محیط آن بود. هیچ یک از اعتقادات مذهبی خویش را کنار نگذاشته و به مذهب هم میهنان خود نیز با تمسخر نگاه ننموده و موعظه‌ی در این زمینه نکرده و هنوز هم وی را منادی بزرگ فرهنگ اسلام در هند می‌دانند و بدون تردید انعکاس جنبه‌های گوناگون وی از زندگی در هند، پیروی از تعلیمات پیامبر گرامی است که فرمود حب وطن بخشی از ایمان است (نه سپهر، ص ۱۵۰):

آن است یکی کین زمی از دور زمن هست مرا مولد و ماوی و وطن
دین زرسول آمده کلی زمره دین حب وطن هست زایمان به یقین

